

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه:

در بحث‌های گذشته فوارقی را بین فقه و اخلاق بیان کردیم؛ تقاضا دارم که در این بحث بیشتر کار کنید. چون از بحث‌های روز است؛ این روزها هم در حوزه مقدسه بعضی از جلسات گذاشته شده و مطالبی گفته شد که به گزارش اجمالی‌اش با آنچه ما گفتیم کاملاً در تقابل است. برخی دنبال این هستند که فقه و اخلاق را یکی کنند یا آنرا را در مسیر اخلاق قرار بدهند و بگویند فتوای فقیه باید با جوانب اخلاقی تناسب داشته باشد. اگر این مطلب ثابت شود واقعاً فقه جدیدی به وجود می‌آید. ما وحشتی از فقه جدید نداریم. اما فقهی که پایه و اساس محکم نداشته باشد، فایده و اعتباری ندارد. حالا هر قدر هم که با شعار و الفاظ بگویند «فقه تماماً باید اخلاقی بشود». این حرف باطل است. مثل آنکه کسی بگوید «باید فیزیک تماماً ریاضی بشود» یا «ریاضی تماماً ادبیاتی بشود» این کار، مخلوط کردن مرزها است.

ما نیز در مورد فقه و اخلاق و فوارق آنها در جلسات گذشته مطالبی عرض کردیم و تا مقداری که توانستیم برایش دلیل آوردیم. بنا داشتیم که این بحث را دنبال نکنیم اما در دو سه روز گذشته در بحث اصول نکته‌ای مطرح شد که به نحوی مرتبط با افتراق فقه و اخلاق است و یکی دیگر از فوارق فقه و اخلاق را بیان می‌کند. ابتدا این فرق را شرح می‌دهیم و بعد سراغ تعریف تربیت می‌رویم.

فارق دیگر: تفاوت موضوعی؛

محور و موضوع اخلاق، انسان است. وقتی می‌خواهیم کار تربیتی و اخلاقی انجام دهیم، تزکیه نفس کنیم، سلوک داشته باشیم، همه کمالات و صفات اخلاقی به نفس انسان بر می‌گردد و موضوع اینها، نفس است. محوریت برای نفس انسان است. باید دید این نفس چگونه مُحَلَّاً به زیورهای اخلاقی و صفات حمیده و صفات کمالی می‌شود؟

اما در فقه اینگونه نیست که تمام موضوع و محور احکام، نفس انسان باشد. ممکن است احکامی داشته باشیم که در آنها مکلف معینی مدّ نظر نباشد. گاهی اوقات مطلوب شارع این است که یک فعلی واقع بشود به هر طریقی که ممکن است. چه اینکه به دست انسان انجام شود یا بوسیله غیر انسان واقع شود.

به عنوان مثال در واجبات کفائیه مثل تدفین میّت اگر به دست غیر انسان انجام بشود، حکم فقهی محقق شده.

یا اینکه دفع ضرر از جامعه مسلمین واجب کفایی است و بر هر انسانی واجب است که آن ضرر را دفع کند؛ حالا اگر یک غیر انسان مثل یک یک دستگاه این را از بین برد، واجب محقق شده.

یا مثلاً مرضی در جامعه بوجود آمده و برای مسلمین ضرر دارد؛ خُب، دفع این مرض به نحو کفایی واجب است. طبابت از واجبات کفائیه است که البته گاهی اوقات هم عینی می‌شود. حالا اگر به یک نحو خاصی، با همین وسایلی که امروزه درست

شده طبابت و دفع مرض انجام گیرد، باز هدف شارع واقع می‌شود.
با این توضیح معلوم می‌شود که دایره‌ی فقه بسیار گسترده‌تر از دایره اخلاق است.

در اخلاق انسان بما هو انسان مطرح است؛ نفس انسان مطرح است. اما در فقه محور، فقط مکلف معین نیست 0 گاهی اوقات مکلف غیر معین محور می‌شود و گاهی هم اصلاً مکلف محور نیست بلکه شارع صرفاً می‌خواهد این عمل در عالم خارج واقع بشود. خواه انسان آن را انجام بدهد یا غیر انسان.

در اخلاق موردی نداریم که پای انسان در کار نباشد و انسان موضوعیت نداشته باشد. در اخلاق انسان و نفس انسان کاملاً موضوعیت دارد. با قطع نظر از انسان چیزی به نام اخلاق معنا ندارد.

شما یک امر اخلاقی بیاورید که پای انسان در آن نباشد؛ اعانه، ایثار، مواسات و امثال اینها که اخلاقی هستند، محورشان انسان است و بدون انسان معنا ندارد.
خب این هم یکی از فوارق مهم اخلاق و فقه است.

تا اینجا برخی از مبانی فقه تربیت را مطرح کردیم، شاید اگر تأملی کنیم مبانی دیگری هم مطرح شود. اما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و وارد بحث تربیت و فقه تربیت می‌شویم.
تربیت؛

تربیت در لغت:

اولین بحث این است که کلمه تربیت از جهت لغوی به چه معناست؟
تربیت، یک واژه عربی است که در اشتقاق آن، دو احتمال وجود دارد؛
یک احتمال این است که از «رَبَّ» باشد؛ مثل کلمه ربّ که استعمال فراوان دارد.
احتمال دوم اینکه از «رَبَوَ» باشد.
در هر یک از این دو احتمال، معنایی دارد.

اشتقاق از رَبَوَ:

در صورتی که تربیت مشتق از رَبَوَ باشد، از جنس معنای ربا است.
در لسان العرب می‌گوید «رَبَا الشَّيْءُ يَرْبُو رَبْوًا وَرِبَاءً: زَادَ وَنَمَا» [1] ربا یعنی اضافه.
«رَبَّيْتُ فَلَانًا أَرْبِيهِ تَرْبِيَةً وَتَرْبِيْتُهُ وَرَبَّيْتُهُ وَرَبَّيْتُهُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ» [2]
می‌گوید همه اینها به معنای واحد هستند، تربیت اگر از رَبَوَ گرفته شده باشد یعنی کاری که ایجاد نموّ کند؛ اضافه و زیاده‌ای به وجود بیاید.

در مجمع البحرین هم چنین معنایی ارائه کرده است. [3]
در مصباح المنیر هم می‌گوید «الربا الفضل و الزیادة» [4]
یک نکته اینجا وجود دارد که تربیت، وقتی از رَبَوَ مشتق شود، مصدر آن (تَرْبَوُ) تبدیل به تربیت شده، و واو ما قبل مکسور، به یاء تبدیل می‌گردد.

اشتقاق از رَبَّ:

اما اگر تربیت در اصل، تَرْبِيَّة بوده باشد، قاعده اعلالش متفاوت خواهد بود.
به هر حال اگر از رَبَّ باشد، مقایس اللغة سه اصل معنایی برایش ارائه می‌کند:
«الراء و الباء يدلُّ على أُولَى فَالْأُولَى إِصْلَاحُ الشَّيْءِ وَ الْقِيَامُ عَلَيْهِ» [5]

در معنای اول، ربّ الشیء، یعنی کسی که شیءای را اصلاح می‌کند و برای امور مربوط به آن شیء قیام می‌کند0

بدین صورت، رب به معنای مالک می‌شود؛ به معنای کسی که امور یک چیزی را عهده‌دار است. رب، مالک، و خالق و صاحب آن چیز می‌شود. لذا گاهی رب را به معنای «مصلح الشیء» آورده و می‌گویند «رَبِّ فُلَانٍ ضَيَعَتْهُ» فلانی کالای خودش را اصلاح کرد؛ «إِذَا قَامَ عَلَى إِصْلَاحِهَا».

معنای دوم، «لُزُومُ الشَّيْءِ وَ الْإِقَامَةُ عَلَيْهِ» است. می‌گویند «و الْأَصْلُ الْآخَرُ لُزُومُ الشَّيْءِ وَ الْإِقَامَةُ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مُنَاسِبٌ لِلْأَصْلِ الْأَوَّلِ. يُقَالُ أَرَبَّتِ السَّحَابَةُ بِهَذِهِ الْبَلَدَةِ، إِذَا دَامَتْ»

اربت السحابة، یعنی ابرها شهر را فرا گرفتند؛ إذا دامت، یعنی این عبارت برای وقتی است که همیشه ابر بالای سر شهر باشد؛ به همین منوال، ربّ کسی است که همیشه عهده‌دار امور آن شیء و همیشه ملازم آن است.

اصل سوم « ضَمُّ الشَّيْءِ لِلشَّيْءِ، وَ هُوَ أَيْضاً مُنَاسِبٌ لِمَا قَبْلَهُ »

سه معنا می‌آورد و معنای دوم و سوم را به همان معنای اول برمی‌گرداند.
در مصباح، می‌گوید: «الرَّبُّ يُطْلَقُ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُعْرِفًا بِالْأَلْفِ وَ اللَّامِ وَ مُضَافًا» [6]
می‌توانیم بگوئیم «الرب» و می‌توانیم بگوئیم «ربّی».
«و يُطْلَقُ عَلَى مَالِكِ الشَّيْءِ الَّذِي لَا يَعْقِلُ مُضَافًا إِلَيْهِ»

رب، به شیئی که عقل ندارد اضافه می‌شود؛ یعنی شیءای که اصلاً عقل در آن وجود ندارد مثل ربّ الدین، ربّ المال. به صاحب مال می‌گوئیم ربّ المال، به صاحب دین می‌گوئیم ربّ الدین.

و قد استعمل بمعنى السيد مضافاً إلى العاقل. در اضافه به عاقل، به معنای مولا هم می‌آید.
بعد می‌گوید: «و رَبِّ زَيْدٍ الْأَمْرَ رَبًّا إِذْ أُسِّسَ وَ قَامَ بِتَدْبِيرِهِ، وَ مِنْهُ قِيلَ لِلْحَاضِنَةِ، رَابَّةٌ»
به کسی که حضانت بچه را به عهده دارد «رأبه» می‌گویند.

در مفردات راغب می‌گوید: «الرَّبُّ فِي الْأَصْلِ: التَّربِيَةُ، وَ هُوَ إِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالًا فَحَالًا إِلَى حَدِّ التَّمَامِ» [7]
هر مراقبتی را تربیت نمی‌گویند، اگر انسان شیئی را قدم به قدم ایجاد کند تا به کمال برسد، يقال رَبَّه وَ رَبَّاهُ وَ رَبَّيْهِ.

بعد می‌گوید: «فَالرَّبُّ مُصَدَّرٌ مُسْتَعَارٌ لِلْفَاعِلِ.» رب مصدر است اما آنرا استعاره می‌گیرند برای فاعل. یعنی در حقیقت «رابی» را «رب» می‌گویند.

«و لَا يُقَالُ الرَّبُّ مُطْلَقًا إِلَّا لِلَّهِ تَعَالَى الْمُتَكَفِّلُ بِمُصْلَحَةِ الْمَوْجُودَاتِ.» رب مطلق فقط برای خدای تبارک و تعالی بکار می‌رود. فقط خدا که «المتكفل بمصلحة الموجودات» است، رب نام دارد.

«و عَلَى هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا) – آل عمران/ 80– أَي: آلِهَةً، وَ تَزْعُمُونَ أَنَّهُمُ الْبَارِي مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ، وَ الْمُتَوَلَّى لِمَصَالِحِ الْعِبَادِ» یعنی آنها خیال می‌کنند که ملائکه و انبیاء مسبب الاسباب و متولی مصالح عباد هستند.

بنابر این وقتی کلمه رب به صورت مطلق استعمال شود، فقط مخصوص خدای تبارک و تعالی است.

اما نسبت به دیگران باید با یک اضافه آورد شود: «و بالاضافة يقال له و لغيره» ربّ، اگر به چیزی اضافه شود، هم در مورد خداوند بکار می‌رود و هم در مورد غیر او. «رب العالمین»، «ربکم»، «رب آبائکم»، «رب الدار و رب الفرس، لصاحبهما»

پس اگر تربیت از رب گرفته شده باشد، به معنای «انشاء الشيء حالاً فحالاً إلى حدّ التمام» است. یعنی تمام آن مطالبی که در مقایسه و در مصباح اللغة مطرح شد، در این معنا نهفته است. و به معنای آنست که انسان قدم به قدم، گام به گام و حال به حال مراقبت داشته باشد تا موجودی را به حدّ کمال برساند؛ حالا خواه آن موجود خود انسا باشد یا دیگری.

پس با این تعریف، اگر انسان تذکر مختصری در کاری به دیگری داد، کارش تربیت نیست. بلکه ممکن است صرفاً آن را تذکر یا تأدیب بگویند. چون در تأدیب قید «إلى حدّ التمام» لزومی ندارد. به کسی که حرف زشتی می‌زند بگوئیم «این حرف را نزن»، این تذکر، تأدیب است اما تربیت نیست. چون تربیت با یک ضوابط و قواعدی به صورت گام به گام برای تحقق هدف معینی تا حد کمال انجام می‌شود.

ربّانی در نظر راغب اصفهانی؛

راغب در این مقام به مناسبت، کلمه «ربّانی» را مطرح و چند احتمال در معنای آن ارائه می‌کند:
احتمال اول: «و الرّبّانيُّ قيل منسوب إلى الرّبّان، و لفظ فعّلان من: فعل يبنی نحو: عطشان و سکران»

ربّانی یعنی کسی که منصوب به ربّان است. در حالیکه «ربّان» هم یک اسم است از قبیل عطشان و سکران.
احتمال دوم: «و قيل هو منسوب إلى الرّبّ الذي هو المصدر، و هو الذي يربّ العلم كالحکیم»
ربّانی منسوب به رب می‌باشد که رب مصدر است؛ ربّانی یعنی کسی که متکفل علم است
احتمال سوم: «و قيل: منسوب إليه، و معناه، يربّ نفسه بالعلم، و كلاهما في التحقيق متلازمان»

می‌فرماید هر دو معنای محتمل دو و سه، ملازم هستند؛ «لأنّ من ربّ نفسه بالعلم فقد ربّ العلم، و من ربّ العلم فقد ربّ نفسه به» ربّانی یعنی رب العلم؛ یعنی کسی که نفس خود را با علم تربیت می‌کند. عالم ربّانی یعنی کسی که نفسش را با علم تربیت کرده. حالا چه بگوئیم نفسش را به علم تربیت کرده یا بگوئیم علم را برای نفسش تربیت کرده، فرق نمی‌کند و هر دو ملازم هم هستند.

اما احتمال چهارم که معروف‌تر است: «و قيل: هو منسوب إلى الرّبّ أي الله تعالى»

ربّانی یعنی کسی که منصوب به خدای تبارک و تعالی است؛ یعنی کسی که تربیت شده خداست. ربّانی یعنی منصوبٌ إلى الرب.
«فالربّانيّ كقولهم: إلهيّ. و زيادة النون فيه كزيادته في قولهم: لحيانيّ، و جسمانيّ.»

سپس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «أنا ربّانيّ هذه الامة» یعنی من تربیت شده خداوند در این امت هستم. عالم ربّانی یعنی عالمی که تربیت شده‌ی خداست. تربیت شده‌ی دستورات الهی است.

«ربّ» در کتاب التحقيق؛

کتاب التحقيق فی کلمات قرآن الکریم، انصافاً کتاب خوبی است و مؤلف آن خیلی زحمت کشیده. گرچه گاهی با کلماتشان در بعضی از مباحث تفسیری مخالفت کردیم اما در مجموع خیلی مناسب است. ایشان وقتی کلمات لغویین را نقل می‌کند، می‌گوید:

« أن الأصل الواحد في هذه المادة سوق شيء الى جهة الكمال و رفع النقائص بالتخلية و التحلية.» [8]

اگر تربیت برگرفته از رَبَوَ باشد، به معنای زیاده است. و اگر از رَبَبَ باشد، سوق الشيء إلى جهة الكمال معنا می دهد. منتهی ما با این مطلب که تربیت، مجرد سوق الى الكمال باشد، مخالفیم!

بلکه همان قول راغب را می پذیریم که گفت «إنشاء الشيء حالاً فحلاً إلى حدّ الكمال». یعنی تربیت در جایی است که به حد کمال برسد. تا به حد کمال نرسد اصلاً تربیت نیست بلکه مقدمات تربیت است.

لذا در التحقیق، مطلب را دقیق بیان نکرده. می گوید وقتی تمام کتب لغت را کنار هم بگذاریم از بیان آنها استفاده می کنیم که رَبَبَ یعنی سوق الشيء إلى حد الكمال و رفع النقص بالتخلية و التجلية؛ نفس را از صفات رذیله انسان خالی کند و جلا بدهد؛ «سواءً كان من جهة الذاتيات أو العوارض.»

جهات مختلف سوق الى الكمال؛

گاهی اوقات تربیت با جهات نفسی مرتبط نیست. مثل آنجا که برای رشد جسمی، غذای خوب و به موقع به کودک داده می شود تا رشد کند.

گاهی اوقات تربیت با امور اعتقادی ارتباط دارد؛ چنانکه در برخی موارد هم به صفات و اخلاقیات و آداب و اعمال عبادی مرتبط می شود.

می گوید تربیت هم در انسان است، هم در حیوان و هم در نباتات راه دارد. «ففي كلّ شيء بحسبه و بحسب ما يقتضى ترفيع منزلته و تکمیل شأنه.»

گاهی اوقات به تربیت، اصلاح گفته می شود. گاهی إنعام گفته می شود. گاهی هم چیز دیگر؛ «و هذه الحقيقة الأصلية يعبر عنها في مورد بالإصلاح و في آخر بالمدير، و في موضوع بالسائس، و في مورد بالإتمام، و في آخر بما يناسب الأصل و يرجع اليه. فهذه المعاني كلّها من مصاديق الحقيقة.»

بعد می گوید:

«و أمّا المالکيّة و المصاحبة و السيادة و القيمومة و الزيادة و النماء و العلوّ و الملازمة و الإقامة و الادامة و الجمع و رفع الحاجة و التعليم و التغذية و ما يشابهها: كلّ منها من لوازم الأصل و من آثاره، و كلّ منها في مورد خاصّ بحسب اقتضاء المقام و تناسب الموضوع.»

اینکه در لغت، ربّ را به مالک اطلاق کردند (مثلاً در الحمد لله رب العالمين بعضی مفسرین گفته اند خداوند مالکِ عالمین است) می گوید مالکیت، مصاحبت، سیادت، قیمومت، زیاده، نمو، علو، ملازمت، اقامت، ادامه، رفع الحاجة، تعلّم، همهی اینها از لوازم همین معنای اصلی یعنی، سوق الشيء إلى جهة الكمال است. پس معنای لغوی رَبَبَ از التحقیق روشن شد.

اما ایشان در اینجا حتی رَبَوَ را هم از لوازم «سوق الشيء إلى جهة الكمال» گرفته که این هم اشکال دیگری دارد ؛ چون رَبَوَ به معنای زیاده و نمو اصلاً کاری به اصلاح و انشاء حالاً فحلاً ندارد.

جمع بندی معنای لغوی تربیت؛

معنای لغوی روشن است. البته عرض کردیم که تعبیر راغب دقیق‌تر است؛ «انشاء الشيء حالاً فحالاً إلى حدّ الكمال». این تعبیر دقیق‌تر از آنست که بگوئیم مالک بودن از لوازم این معناست. البته مانعی ندارد که اصلاح، همراه بودن، مالک بودن، ملازمت، از لوازم باشد. بالاخره کسی که می‌خواهد شی‌ای را حالا فحالاً ایجاد کند باید همراهش باشد، ملازم باشد، مداومت داشته باشد تا به آن جهت کمال برسد.

نظر مختار؛

آیا تربیت را از رَبِّ بَ بگیریم یا از رَبِّو؟

آیا تربیت تَرْبِوَه بوده و تبدیل به تربیت شده؟ یا تَرْبِیة بوده؟

یا طبق کلامی که صاحب التحقیق می‌گوید پیش برویم و بگوئیم فرقی نمی‌کند؛ از هر کدام بگیریم به معنای سوق الشيء إلى جهة الكمال است؛ زیاده هم یک کمال است. حالا چه در انسان چه در حیوان و چه در نبات.

به نظر می‌رسد که اینکه بگوئیم از رَبِّو گرفته شده، بهتر از رَبِّ است. زیرا اگر از رَبِّ گرفته شود باید مصدر آن را تربیب بدانیم. اگر تَرْبِوَه باشد به راحتی با قاعده اعلال تربية تبدیل می‌شود. اما تَرْبِیة در باب تفعیل می‌شود چطور به تربية تبدیل می‌شود؟

این فارس می‌گوید این تبدیل، برای آسانی قاعده ندارد.

اما از آن طرف هم مشکل است که بگوئیم رَبِّبَ (با این معانی عمیقی که دارد) از تَرْبِوَه، به معنای اضافه اخذ شده باشد.

لذا بعید نیست بگوئیم رَبِّو در معنا، اصلش رَبِّبَ بوده و معنای متحد دارد. همه‌اش زیاده و کمال است. نمی‌توانیم در تربیت رَبِّبَ را کنار بگذاریم و بگوئیم فقط از رَبِّو است. بله، در جائیکه زیادی از جنس مال باشد، ربا اطلاق می‌شود ولی آنجا بحث تربیت نیست.

بنابراین، تربیت به معنای ایجاد و انشاء فعلی به صورت حالاً فحالاً إلى حد التمام است و کمتر از این را نمی‌توان تربیت نامید الا مسامحةً

با این توضیح فرق تربیت و تأدیب نیز روشن شد؛ در تأدیب «إلى حد الكمال لازم» ملحوظ نیست. این تأدیب اگر به جائی رسید که آن عمل زشت دیگر تکرار نشود، تربیت صدق می‌کند

در مصباح المنیر می‌گوید «الادب يقع على كل رياضة محمودة يخرج بها الانسان في فضيلة من الفضائل فالادب اسمٌ لذلك و الجمع آداب» [9]

بین تأدیب و ادب نیز تفاوت وجود دارد؛ ادب اسم مصدر و تأدیب مصدر است.

البته در این تفاوتی که بین تربیت و تأدیب گفته شد، ملاحظات هم وجود دارد؛ زیرا با بعضی از تعابیر روایی مناسبت ندارد؛ فرمود: «ادبني ربي فأحسن تأديبي» [10] یا در روایت دارد که «حق الولد على الوالد عن يحسن اسمه و يحسن أدبه و يعلمه القرآن» [11] یا در بعضی از روایات آمده «إن خير ما ورث الآباء لأبناءهم الادب» [12] ولی ظاهراً فرق اصلی بین ادب و تربیت، همان «إلى جهة التمام و الكمال» است که در تربیت وجود دارد ولی در تأدیب ملحوظ نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] - لسان العرب، ج14، ص: 304
- [2] - لسان العرب، ج14، ص: 307
- [3] - " ربيته تربية" غذيته، و هو لكل ما ينمي كالولد و الزرع. مجمع البحرين، ج1، ص: 175
- [4] - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج2، ص: 218
- [5] - معجم مقائيس اللغة، ج2، ص: 381
- [6] - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج2، ص: 214
- [7] - مفردات ألفاظ القرآن، ص: 337
- [8] - التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج4، ص: 18
- [9] - المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، ج2، ص: 9
- [10] - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج16، ص: 210
- [11] - نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 546
- [12] - الكافي (ط - الإسلامية)، ج8، ص: 150